

1843

٤٥٧

اکر پیش از واو و یا فتحه باشد مثل تروا و کیف امرا لین نه
نه مد واشد او این حروف سه کانه بقدر یک الف باشد
و انرا در عرف قرا و اهل ادا قصر خوانند و مد اصلی و ذاتی
نیز خوانند و کاه باشد که امتداد ایشان زیاده شود
تا بمرتبه چهار مقدار و پنج مقدار مد اصلی برسد و چنین
امتداد را فرعی کویند و وقتی این زیاده متصور شود که سببی
پیدا شود زیادتی را و سبب یا لفظی باشد یا معنوی و سبب
لفظی دو چیز خواهد بود یا همزه متصل باشد یعنی سبب و حروف
مد در یک کلمه باشند و منفصل بخلاف اینست و یا ساکن
یعنی حرفی که ساکن باشد همزه از دو حال بیرون نیست
یا متصل باشد بحرف مد در یک کلمه یا منفصل اکر متصل
باشد خالی از ان نیست که همزه سابق باشد یا حروف مد اکر
همزه سابق باشد مثل آدم و اوتی و ایمان و بلا مد حکم
غیر از قصر نباشد بلکه مد این نوع از منفردات نافع است
بروایت ورش از طریق ازرق و اکر حروف مد سابق
باشد مثل جاء و کم و عن سوء و جیء امتداد مد متصل واجب
کویند

کویند اکر همزه از حروف مد جدا باشد مثل بما انزل و فی انفسکم
و فی انفسکم امتداد مد منفصل خوانند و جایز نیز کویند و درین
هر دو قسم عاصم را امتداد تام بمقدار چهار الف است و این مقدار
بکشیدن حواله است و همین حکم دارد حروف مد که از اشباع
فتحه یا کسره متولد شود در لفظ و اکر چه در خط مصور شده
باشد مثل اقرء الی الله و ترزقانه الا و اکر سبب مد ساکن
لازم باشد یا نه اکر لازم باشد همه قرا متفق اند بر مد
آن مد مشبع خواه آن ساکن مدغم باشد مثل و لا الضالین
و لا آمین و اتحاجونی و الله خبیر و الذاکرین و خواه مظهر باشد
الآن و کاف و صاد و قاف و نون و لام و میم عسق باشد
و در عین فاتحه مریم و شوری دو وجه باشد مدی مطول
و مدی متوسط بواسطه آنکه ما قبلش از حال مدیه فتحه است
متغیر بحال لینیه آمده و قصر نیز جایز است از طریق شاطبیه
و تیسیر و بعضی مد بر قصر ترجیح کرده اند و ساکن
لازم آن است که ابدا از حال سکون متغیر نشود و چون
اشبعه مذکوره در الم الله اول آل عمران بر وجه وصل

کنند میم الم را بکلمه جلاله آن میم از حال سکون بحال حرکت
خواهد آمد و مفتوح خواهد شد و حینئذ بسبب مد نماند پس
بجهت قرا را درآن دو وجه روا باشد یکی همان مد طول بنا
بر اصل و عارض دیگر قصر بنا بر آن اعتبار و این اولی است
بعضی قصر اولی است
و توسط که بعضی درین محل گفته اند معتبر نیست و التفات
اصلا بآن نباید کرد و حاصل آنست که اگر سبب مد متغیر شود
از حال خود دو وجه روا باشد مد و قصر بنا بر اصل و عارض
و اعتبار آن اگر عارض را اعتبار کنند قصر و اگر نکنند
مد پس توسط را مدخلی نباشد و اگر سکون عارض باشد آن
در حالت وقف خواهد بود مثل یوم الدین و نستعین و یوقنون
و المفلحون و سریع الحساب و شدید العقاب همه
قرا را سه وجه جایز باشد مد طول و مد توسط و قصر و طول
اولی است و بعد از آن توسط و بعد از آن قصر و اگر لین باشد
مثل خوف و یرزقون و رأی العین و الحسنیین هم سه
وجه جایز باشد اما در لین امر برعکس باشد قصر اولی باشد
پس توسط پس طول مگر آنکه بعد از حرف لین همزه باشد مثل شیء

ولو

و سوم که حینئذ منعکس گردد و بعضی گفته اند که اگر سکون لازم
مدغم باشد مد آن زیاده تر باشد ترک آن بر منظور نیست بنا
برین قول در الم مد لام بر مد میم ازید باشد و در یس و القرآن
الحکیم و ن و القلم نیز مد مدغم مد بیشتر باشد و جمهور بر آنند
که تفاوت میان این دو نیست والله اعلم پس حاصل آنکه
مد بر سه قسم است لازم و واجب و جایز و لازم آنست
که بسبب وی ساکن لازم باشد و در وی تفاوتی نیست میان
قرا بلکه همه را یک قدر باشد خواه مدغم باشد و خواه مظهر
و واجب آنست که بسبب وی همزه موجود باشد متصل بحرف مد در یک
کلمه و جایز آنست که بسببش همزه منفصل باشد یا سکون
عارض و اما سبب معنوی زیادتی مبالغه است در آن در کلام
منفی باشد مثل لا جرم و لا ریب در قرائت حمزه از بعضی
از بعضی طرق و ازین جمله است مد تعظیم در کلمه توحید
که قاصران مد منفصل را مد میباشند و حاصر را در مد آن
مدخلی نیست گر در مد تعظیم از حفص بروایت قصر و تکبیر
نیست
الادغام بدانکه ادغام بر دو قسم است کبیر

باب

ولقد جئنا ولقد ذرأنا ولقد زینا وقد سمع الله و قد
شغفها ولقد صرفنا ولقد ضل ولقد ظلمک تانیث
ساکنه چون پیش حرف برسد ثا و جیم و زا و سین
و صاد و ظا مثل کذبت ثمود و وجبت جنوبها وخبت
و حصرت صدورهم و زدناهم و انبتت سبع و کانت
ظالمة و لام هل نزد ثا مثل هل ثوب و بغیر ازین لفظ
نیست و نزد نون مثل هل نبئکم بل نتبعون و لام بل نزد هفت
حرف تا و زا و سین و ضاد و طا و ظا و نون مانند
بل تؤثرون و بل زین و بل سولت و بل ضلوا و بل
طبع الله و بل ظننتم و بل نحن و عاصم درین چهار فصل
بغیر از اظهار ندارد و اما فصل حروف قریب المخارجها
منحصرست در هفده حرف اول با ساکنه که پیش فا رسد
[illegible] موضع است یغلب فسوف وان تعجب فعجب
وقال اذهب فمن تبعک و اذهب فان فمن لم یتب فا
فاولئک [illegible] یعذب من یشاء در آخر البقره در قراءت
غیر عاصم [illegible] ادغام [illegible] ارکب معنا [illegible] نخسف بهم

را ساکنه که نزد لام مثل واصبر لحکم و یغفر لکم ادغام تام است
ومن یفعل ذلک هر جا که باشد [illegible] هر موضع
بجهت ذلک [illegible] فنبذتها و کذلک [illegible] عذت
در غافر و دخان [illegible] ذال ساکنه که به تا برسد مثل اتخذتم
واتخذت واخذت [illegible] لبثت و لبثتم
اورثتموها هر موضع [illegible]
یس والقرآن ن والقلم طسم دو گانه ازین
جمله عاصم بروایت ادغام دارد و در [illegible] ذلک
ارکب معنا و طسم یعنی نونها که در آخر لفظ سین است نزد میم
دوگانه و بروایت ابوبکر در یس والقرآن یعنی نونها که در
آخر لفظ است بواو والقرآن و نون والقلم یعنی نونها که
در آخر لفظ است بواو والقلم در حالت وصل
اخذ و اتخذ یعنی ذال [illegible] که [illegible]
و در یلهث ذلک بروایت اظهار دارد
نون ساکن و تنوین نزد حروف هجا چهار حکم است
اظهار و ادغام و قلب و اخفا اما اظهار وقتی است که پیش حروف

حلق رسند وآن شش حرف است همزه وها و عین و حا
و غین و خا است مثل منون من آمن و عذاب الیم و منون
من هاد و حرف هار و انعمت و من علی و حکیم علیم و
و منخون و من حکیم حمید و فسینغضون و من غل عفور
عفور و المنخنقه و من علق و علیم خبیر و اظهار نون و تنوین
نزد ها و عین و حا جز در لیث و نزد همزه و غین و خا
نزد بعض صنعت و عمل را دخل در اظهار است بنا بر آنکه
از تحقق بمکن و که همزه مستقوله شد مثل قراءت و ترک در آن
نزد غین و خا مخفی شد مثل قراءت ابو جعفر و سیتی از نافع
و اما ادغام کامل باشد که بحروف برملون رسند در لام
و را بی غنه و در چهار دیگر با غنه مثل من شاء و لجی
بغشاه و من ربهم و غفور رحیما و من ماء مهین و من
لدنه و هو شی ممتنعین و من وراءهم و شهیدا و هی ان
کل و عاطیه ناصبه و حافظ ابو عمرو نعماه و نون را ارب
حروف شش گانه اخراج کرده بنا بر آنکه اخفا قسم اول
بیخ و را ادغام آن اصلا اختلاف نیست مثل او ذهب

دو الواقع

منه الواقع سحر سحر و لیت و در مثل من ماء مهین اختلاف
در آنکه غنه از آن نون است یا از آن میم و اول مذهب
ابن کیسان است و ثانی مذهب جمهور و مبین علة الا و نحوه با بت
از برای آنکه چون ادغام کرده اند نون به میم منقلب شد پس غنه
از آن میم باشد والله اعلم و اگر نون ساکن با واو و یا در یک
کلمه جمع شوند اظهار واجب باشد و آن در قرآن عظیم
چهار لفظ است قنوان و صنوان و بنیان والدنیا و اما قلب
آنست که همزه بحرف با رسند مثل منهم و آن بورک
و باید با ظهر و غنه لازم باشد و قلب میم از آن جهت است
که میم متوحد نون است در غنه و مشارک با است در مخرج
و اما اخفا نزد باقی حروف است و آن پانزده حرف است
تا و ثا و جیم و دال و ذال و زا و سین و شین و صاد
و ضاد و طا و ظا و فا و قاف و کاف مثل انت و من تاب
و جنات تجری و طس تلک و منثورا و من ثمرة و قولا ثقیلا
و انجینا و من جاء و خلق جدید و اندادا و من دابة و کاسا
دهاقا و انذرتهم و من ذالذی و کیلا اذرئه و تنزیل

مانند این مثالها که لمدنه که در حال ابتدا الف وصل
مکسور شده دارد که قبلش آن را مانند آن پیوسته که الف
پیوسته و کسره ... هم چنین اگر کسره منفصل از کلمه را جدا باشد
مثل ام ارتابوا ... ارتضی پس تفخیم باید کرد و اگر وقف
کنند ... نظر با قلیلش کنند اگر یا ساکن باشد
یا کسره پیش ترقیق باید کرد خواه که را مفتوح باشد خواه
مضموم و خواه مکسور مانند لاضیر و تاکیوا الطیر و ضیر بالکم غیر
المغضوب و من خیر و در ترم الف بعد از آنها و انست منذرا
و مع المقدر و انه ... انست تذکر کرده و ببصیطر و در کسره
ورا حرف واقع شده هم چنان ترقیق باید کرد مثل معلوف
ان ... السحر و انه لذکرا و در ملک مصر و علی القطر دو
روایت است تفخیم و ترقیق و در مصر تفخیم اولی و در القطر ترقیق
و در یع هر نظر تصعب آن است که در مصر چون در حالت
وصل آن مفخم است چون وقف کنند را را مفخم کنند
نظر بوصل و در القطر چون در حالت وصل آن موقف است
چون وقف کنند را را موقف سازند نظر بوصل

با اصل آنست

با اصل آنست که اصل در را تفخیم است ولیکن
بسبب چیزی چند که عارض او میشود ترقیق کرده
کرده اند و اگر نه اصل را آنست مبنی بر تفخیم است
همچنانکه اصحاب این فن مثال نهاده اند تربا بود و بار یا
دو دیگر آنکه حرف استعلا صاد و طا ساکن اند که میان
کسره و را واقع شده اند و از همه اصلی است و در عدد تفخیم
را آنست و در بین ... الخ را مضموم باشد اگر وقف
بروم کنند حکم وصل دارد یعنی تفخیم باید کرد و اگر وقف به
اشمام و وقف به اشمام حکم وقف بالسکان دارد و اگر
را مکسور باشد و پیش از وی مضموم یا مفتوح مثل علی
سرر و لا تنصر و فی الحجر و نذر و بشرر اگر وقف با
بالسکان کنند تفخیم باید کرد و اگر بروم کنند ترقیق
و در ... سیوم در بشرر و در وقف بالسکان نیز ترقیق
باشد و اگر پیش از را مکسور الف باشد مثل کتاب الابرار
و من انصار اگر وقف بالسکان کنند تفخیم باید کرد و اگر بروم
ترقیق دار و برابر که این الف را اما کسور در بعد حال ترقیق است

کلمه که بر آن وقف کنند ۳

والله اعلم

نوع وقف توان کرد اول باسکان واصل اینست و تم

بر واو و میم وان اظهار کردن بعضی از حرکت موقوف علیه است

بآواز نارم چنانکه اول کسی نزدیک باشد بشنود واگرچه غیر بند

واین در مضموم و مرفوع و مجرور و مکسور رود و سیم اشمام وآن

ضم شفتین است بعد از اسکان حرف بی آواز بلکه بجزو حرکت

لب بند و درین جنس اعمی در نیابد و اشمام بسه قسم

خلط حرکت بحرکت و خلط حرف بحرف و اشارت بعضو ها

خلط حرکت بحرکت هم چنانکه در قیل و غیض و جیء خلط کسره

ضمه را بکسره میغ باید بکر اشیرت و خلط حرف بحرف همچنانکه

صراط والصراط صاد را بزا آمیزش و اشاره بعضو همچنانکه

لنسفعا بر جل سکین تا معلوم شود که حرکت این حرف

ضمه است و اشمام در مرفوع و مضموم رود و خاصه و در منصوب

و مفتوح و مکسور و مجرور هیچ کدام نرود و در باب مد و قصر گذشت

که اگر قبل از سکان وقف حروف مد ولین باشد طول و توسط

وقصر جایز باشد پس اگر حرف موقوف علیه ساکن باشد

در وصل

در وصل نیز خوانده نتوان روم را در فتح و در آن باشد ونه اشمام را

واگر متحرک باشد و وقف باسکان کنند و حرف مد و لین

پیش از موقوف علیه باشد اگر آن موقوف علیه در وصل مفتوح

باشد یا منصوب مثل کیف و فلا فوت والعین وان ترجوا

وحیل وان الذین و یعوق و حتی نقول و ان کان و ای

الآن سه وجه جایز باشد مد و توسط و قصر و اگر مکسور باشد

یا مجرور شد بیتین و بالغیب و یا قوم و الی الحول البعید و

مثل هون و فیه بل و عن الانفال چهار وجه جایز باشد

مد و توسط و قصر باسکان و قصر با روم و اگر مضموم باشد

یا مرفوع مثل حیث و بیدک الخیر و قال فرعون والله یقول

هفت وجه جایز باشد مد و طول و توسط و قصر باسکان و همچنین

سه وجه با اشمام و قصر با روم و اگر پیش از موقوف علیه حرف

مد و لین نباشد مانند ضرب و ان یضرب و در دو تقدیر

قبل و من بعد و یا حر دالدر وافت و من الله و بالامس

در حرکه مفتوح یا منصوب باشد الاسکان باشد و پس در

مکسور و مجرور الاسکان و روم و در مضموم و مرفوع الاسکان

بجا لحن اعراب و خفی ترک حقوق حروف و ادا چنانچه روایت
کنند شیخ مصنف از استاد استاد خود حافظ ابو عمرو دانی رحمة الله و استاد
استاد و از شیخ شیخ خود احمد نصر که مشهور بوده بابی بکر استاد ما
که گفت که شیخ ما این جا به نقطه خود را محکم باز میداشت در لفظ
بقول تعالی فطرنا و مانند آن از برای آنکه بعضی از ایشان در لفظ
آن سیم را نون بدل میکردند و نون و میم نزد ما یکدیگر
مشتبه میشود و کسیکه عارف نباشد کم تواند فرق بینهما کردن
مانند انا دکت و کنتم به و نزدیک است باین الف و رسلنا
و زینا و زینا که در اول و زینا نون مشدد است و در رسلنا
و زلنا مخفف و فرق بینهما آنست که لام الفعل در اول و زینا
نون است و رسلنا و زلنا لام و پیش از اتصال ضمیر که آن
نون و الف است با ایشان متحرک بفتحه از برای آنکه اصل
ایشان الان و زین و رسل و زلل و چون بضمیر متصل
شدند لام الفعل ساکن و الف الان و رسل با لتخفیف
ساکن بفتحه و سبب در الان و زین بتشدید نون رسیده
ادغام و جب [illegible] چنانکه در لحق و امنا و لکنا و در رسل و زلل

مخفف و فرق بینهما

چون لام

چنین لام و لفظ مختلف بفتحه و سکون لام عارض بسبب مظهر
مانند مانند جعلنا و قلنا و بدلنا پس بنابراین مجرد رشت
بیان جمله چند از الفاظ قرآنی و کیفیت ادای آن و تمییز حروف
که آن جمله مرکبند از آن از مماثلات و مجانسات و مقاربات
یکسان میکنند بترتیب حروف تهجی تا قاری را اعلام باشد
و از تجوید بهره مند گردد و الله [illegible] و ما ولا بیان مخارج
حروف و صفات آن کنیم پس کیفیت تلاوت و ادای حروف
عند الترکیب تابع مخارج حروف مختلف فیه است و صحیح
و مشار که نزد ما و ائمه ما و متقدمان مثل خلیل ابن احمد
و کتب ابی طالب و ابو القاسم شاطبی و ابو الحسن و شریح
حفظا مخرجست و این مذهب ظاهر است در اختیار [illegible] ابو علی
بن سینا تفحص که کرده است و مخارج حروف
و صفات [illegible] که گفته یعنی لفظ مخرج گفته و بسیاری
از نحات و قرا برآن اند که شانزده مخرجست و مخارج حروف
که آن الف و واو و یای مد لین است اسقاط کرده اند
و الف را از اقصی حلق گرفته اند و واو و یای مد لین [illegible]

مخرج متحرکین و قطرب و جرمی و فراء و ابن درید برآنند که مخارج
چهارده است و مخرج نون و لام و راء یکی گرفته‌اند و اعتبار [illegible] ما قول
اول است از برای آنکه عند الاعتبار ظاهر است و معنی مخرج موضع
که حرف از آنجا بیرون می‌آید و اعتبار شرح حرف مخفف آن است
که تلفظ کنی بهمزه وصل و بعد از آن اسکان نمائی آن حرف که می‌خواهی
که مخرج آن پیدا آید در حالتیکه ساکن باشد یا مشدد و نمائی اظهار است
و چون چنین کردی ابتدا آن حرف بر موضعی از لب یا دهان و زبان
و حلق و غیرها قرار یافت و آن مخرج وی شد   جوف است
از برای الف   مدی   مدی یعنی واوی که ساکن باشد و ماقبل
از وی ضمه و یائی که ساکن باشد و ماقبل از وی کسره و [illegible]
و این حرفها را حروف مد و لین خوانند و هوائیه و جوفی نیز می‌خوانند
و سبب تسمیه اینها بجوفیه و هوائیه آن است که انقطاع مخرج
ایشان بجز [illegible] مقدرت اند و زبان در ایشان بر موضعی از اجزاء
دهان اعتماد نیست   اقصای حلق است از برای همزه و ها
و اختلاف است در آنکه هر دو یک مرتبه‌اند یا همزه اول است
وسط حلق است از برای عین و حاء حلقیتین و اختلاف است

در آنکه حاء مقدم است یا عین   اول حلق است یعنی
نزدیک تر بدهان از برای غین و خا با خلافی که گذشت و این
هر شش را حروف حلق می‌خوانند و ایشان را سته مخرج باشد
اقصای لسان متصل بآنچه برابر اوست از حنک
بالا برای قاف   فرو تر کاف از این جزو که در قاف
مذکور شد از برای کاف و این هر دو را لهوی می‌گویند منسوب
بلهات یعنی آن گوشت پاره که میان حلق و دهان است که آنرا
ملازه می‌گویند   از برای جیم و شین معجمتین و یاء غیر مدی
از وسط لسان میان او و میان حنک و اختلاف است
در آنکه جیم مقدم است و نزدیک بکاف یا شین و این
هر سه حروف شجری گویند و شجر مخرج دهان است
نزد خلیل و جمع لحیین است تا عنفقه نزد دیگران
از اول کناره زبان و آنچه نزدیک اوست از
دندانهای اسیاب از برای ضاد معجمه و خروج او از هر دو جانب
می‌باشد لیکن از جانب ایسر آسان تر است و نزد خلیل این
حرف نیز شجری است و جمهور برآنند که شجری [illegible]

اللهاة [illegible] ... العنفقة [illegible] ... العنفقة [illegible] الموضع

باکاف یا یاء و آن فرع همزه مخففه است و بعضی دیگر از آن الف ممالهٔ مفخمه
که فرع‌اند از الف منتصبه و بعضی دیگر صاد مشمّه یعنی اشمام کرده
شده بزای اگر ظاء فرع است از صاد خالصه یا زای خالصه و بعضی
از آن لام مفخمه و آن ظاء فرع است از مرققه و لام مفخمه در اسم الله باشد
در حالتی که مسبوق بفتحه باشد یا ضمه بفتحه مثل قال الله و رسل الله
و در آنکه روایت صحیح است از ورش بعد از حروف مطبقه مثل صلوات
و طلاق و ظلال اما صفات حروف بعضی از آن مجهوره‌اند و ضد
ایشان مهموسه باشد و همس از صفات ضعف است و جهر
از صفات قوة و جمله مهموسه ده حرف است مجتمع در این کلمه
سکت فحثه شخص و معنی همس آواز نرم دادن است
و هرگاه حرف را ساکن کرده و نفس بر آن جاری باشد بسبب ضعف
اعتماد آن حرف محبوس باشد و در تجربه ظاهر می‌شود و این
حروف ده گانه از این قبیل قوة اعتماد بروی جریان نفس را
منع کنند آن را مجهوره خوانند مثل باقی حروف نوزده گانه
پس بنا بر این وصف را جهر و همس خوانند و بعضی دیگر از حروف
را رخوه خوانند و ضد ایشان شدیده و میان این دو

و هرگاه که حروف ساکن
ز سبب

متوسطه

متوسطه اما شدیده هشت حرف است مجتمع در کلمات اجد
قط بکت و معنی شدت امتناع صوت است از جریان در حروف
و آن از صفات قوة است و متوسطه میان شدة و رخوه
پنج حرف است مجتمع در این کلمه لن عمر و این حروف بجهة آنکه
نوعی از رخاوه است و نوعی از شدت یعنی جریان صوت
و عدم جریان یعنی که هرگاه که ساکن کنی این حروف را
بعد از همزه لازم موضع و مخرج خود می‌شوند و متکلم میداند
لیکن زبان ایشان را از مکان خود دور می‌اندازد و بدین
سبب صوت در ایشان جاری می‌شود مثل آنکه در عین
صوت جاری می‌شود از جهت شباهت او بحا و در را
از جهت تکریر صوت جاری می‌شود و در لام از جهت انحراف
و در نون و میم لسان ایشان را بمخرج غنه می‌اندازد و صوت
در آن جاری می‌شود بدین سبب همه حروف مهموسه غیر از تا
و کاف رخوه‌اند و مجهوره رخوه پنج‌اند غین و ضاد و ظا
و ذال و زای معجمات و مجهوره شدیده شش‌اند مجتمع در این جمله
طبق اجد پس شانزده حرف خود خالصه باشند و بعضی دیگر از حروف

مستعلیه اند وضد ایشان مستفله و استعلا از صفات قوت است
و آن عبارت است مجموع در این سه کلمه قظ خص ضغط و معنی استعلا
در اینجا آنست که در تلفظ اینها زبان بجهت حرکت مرتفع میشود و از این
جهت منع اماله اند و چهار حرف از اینها با وجود استعلا اطباق نیز
دارند چنانچه خواهد آمد و اینها را حروف مفخم نیز گویند بسبب منع
اماله و اعلای آن حالات همچنانکه اسفل مستفله است پس بیست
و دو حرف دیگر مستفله باشند و بعضی دیگر از حروف منفتحه اند وضد
ایشان منطبقه و مطبقه است و انطباق از صفات قوت است
و آن چهار حرف است صاد و ضاد و طا و ظا و معنی اطباق
بر هم نهادن است و انطباق بر هم نهاده شدن و از این
جهت این چهار را منطبقه گویند که در تلفظ ایشان لسان
بر حنک بالا نهاده میشود و در غیر ایشان که منفتحه اند نه
پس بیست و پنج حرف دیگر منفتحه باشند و بعضی دیگر از آن حروف
مصمته اند وضد ایشان مذلقه یعنی منطرفه و آن شش حرفست
مجموع در دو کلمه مر بنفل سه از طرف لب اند و سه از طرف [illegible]
و یافت نشود کلمه رباعیه و بالاتر که بنای تمام او مصمته باشند

الا آنادر

الا نادر و ناچار باشد و در آن از حروف مذلقه پس بیست و سه
حرف دیگر مصمته باشند یعنی خاموشند باز از آنکه بنای رباعی باز
یافت از ایشان تنها کنند بلکه یکی از مذلقه در آن باشد
و این ده صفت که مذکور شد اضداد یکدیگرند و دو ضد با یکدیگر جمع
نشوند اما صفات متعدده غیر متضاده با هم جمع توانند شد مثل مجهوره
شدیده و مجهوره رخوه و مهموسه رخوه و مهموسه شدیده و حروف
صفیر سه اند صاد و سین و زاء و حروف قلقله یا لقلقه پنج اند
مجموع در این کلمه قطب جد و بعضی همزه را اضافه با اینها کرده اند
از برای جهر و شدتی که دارد و اما جمهور او را طرح کرده اند از جهت
تخفیف و اعلال که او را عارض میشود و این حروف را از آن جهت
قلقله میخوانند که چون ساکن میباشند در وقف و غیره صوت
بایشان راه نمییابد و مشتبه بغیر خود میشوند پس محتاج میشوند
بظهور صوتی که ممیز شود ایشان را و آن صوت در حال سکون
ایشان ظاهرتر است از حالت حرکت و متأخران ائمه بر آن
رفته اند که قلقله مخصوص است بوقف بنا بر آنکه در عبارات متقدمان
دیده اند که قلقله در این حروف در حالت وقف ظاهر میشود و گمان
برده اند که مراد متقدمان بوقف ضد وصل است و حال آنکه مراد

بجهة انطباق و استعلاء و اما مقدوات قرآن عظیم بعد از اتقان
آنچه ذکر کردیم بر سه کیفیت مباینه تحقیق و حدر و تدویر و در
هر سه جای ترتیل و تجوید و لحون عرب شرطست و معنی
تحقیق مبالغه است در اتیان بشیء علی حقه بی زیاده و نقصان
از وی یعنی رسیدن بحقیقت آن چیز و وقوف بر کنه آن و وصول
بنهایه شان آن چیز و علمای این فن عبارتست از آنکه
هر حرفی را حق خود بدهند از تحقیق همزات و اتمام حرکات و اشباع
با اظهار و تشدید است و توفیه غنن و تفکیک حروف یعنی بیان
آن و اخراج بعضی از بعضی بسکت و ترسل و تبرء و تؤده یعنی آهستگی
در آهستگی و ملاحظه حرف جایزه و در این نوع از قرائت غلبه
قصر و اختلاس و اسکان متحرک و ادغام آن نباشد پس
قرائت تحقیق از برای ریاضت السنه و تقویم الفاظ و غایت
ترتیل باشد و اخذ این نوع بجانب مستحسن است تعلیم و
و باید که افراط نرسد بتحریک سواکن و تولید حروف
از حرکات و تکریر راآت و تطنین نونات بمبالغه در غنات
و این نوع از قرائت مذهب حمزه است و ورش غیر از طریق

اصفهانی و قتیبه از کسائی و غیر آن از ابو بکر و بعضی از طریق اصبهانی
از حفص و بعضی از مصریان از حلوانی از هشام و اکثر عراقیان
از ابن ذکوان چنانچه در کتب خلاف مقررست و اما حدر عبارت
خواندنست و غالبا بتخفیف همزات و قصر منفصل و تسکین
و اختلاس و بدل و ادغام کبیر باشد و مراعات تقویم الفاظ و
و تمکین حروف البته باید کرد و این نوع ضد تحقیق است از برای
تکثیر حسنات خوانند و در این نوع احتراز واجبست از بتر
حروف مد و ذهاب صوت غنه و اختلاس اکثر حرکات
و از تفریط بغایتی که بجایی نرسد که قرائت بآن صحیح نباشد
و این نوع مذهب ابن کثیرست و ابو جعفر و دیگر قاریان منفصل
مثل ابو عمرو و یعقوب و قالون و اصفهانی از ورش و ولی
از حفص و اکثر عراقیان از حلوانی از هشام و اما تدویر عبارتست
از توسط میان حدر و تحقیق و اکثر این نوع اند در نزد اهل ادا
اختیار رفته و حدیث ابن مسعود رضی الله عنه دلالت بر این
نوع دارد و اما ترتیل آنست که کلام از پا نگه بدارد و آورده بحد
و تانی و تفهم بی شتاب و عجله و رفق و ترتیل و در صحیح ابن

این ضرب سه آیت است و در روایت بروایت زید بن ثابت رضی الله
عنه از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود ان الله یحب
ان یقرأ القرآن کما انزل و حق تعالی رسول خود را صلی الله
علیه و آله و سلم باین نوع خبر داده اینکه گفته و رتل القرآن
ترتیلاً یعنی روشن گردان آن را و تأنی کن در وی و در قرائت
وی درنگ کن و حروف حروف از یکدیگر جدا کن و حق جل و علا تفخیما
بر فعل مجرد نفرموده بلکه آن را موکد گردانید بمصدر یعنی ترغیب است
از جهت اهتمام بشان او و تعظیم او تا شخص عارف باشد بتدبر
در آن و فهم معانی آن چنانکه از عائشه روایتست که رسول
صلی الله علیه و آله و سلم سوره از قرآن میخواند که درازتر می‌بود
از سوره که درازتر از وی بود و این از جهت ترتیل است و اختلاف
در آنکه ترتیل با قلت قرائت افضل است و احتجاج بحدیث ابن
مسعود کرده‌اند که هر حرفی از کتاب الله بخواند او را ده حسنه است
و الحسنة بعشر امثالها و آثار بسیار است در آنکه سلف
در نماز و غیره کثرت قرائت داشته‌اند و حتی که عثمان تمام قرآن را
در یک رکعت خوانده است و صحیح صواب و صواب آنست که ترتیل

و نزد بعضی

و نزد بعضی تعمق با قلت قراءة افضل است از سرعت و کثرت
از برای آنکه مقصود از قرآن فهم و تفقه آن است و عمل بآن
و تلاوت و حفظ آن وسیله میشوند و این معنی از ابن
عباس و ابن مسعود وارد شده و سوال کردند ابن مجاهد را از
شان دو مرد که یکی از ایشان سوره البقره و آل عمران در
در رکوع و سجود هر دو برابر بود گفت آنکه البقره تنها خوانده افضل است
و از این جهت بسیاری از سلف در یک نماز شب یک آیه را تکرار
میکردند تا صبح چنانکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میکرد و بعضی
از ائمه ما نیک گفته‌اند که ثواب قراءة ترتیل و تدبر بزرگتر است
و قدر آن رفیع‌تر و ثواب کثرت قراءت عدد آن بیشتر
پس اول همچنان کسیست که صدقه کند بگوهری عظیم یا آزاد
کند بنده نفیس بر قیمت و دوم کسیست که صدقه بدهد عدد بسیار
از درهم یا آزاد کند بندگان را بسیار که کم قیمت و حق
آنست که ترتیل محبوب است مستحب و قطع نظر از تدبر از برای
آنکه عجمی که فهم معنی قرآن نکند او را نیز ترتیل و تأنی در قرائت
مستحب است از برای آنکه ترتیل اقرب است بتوقیر و احترام

سلیس است و این طرایق ستوده و کسیکه باین فن دانا تر افتاده
و جمهور قرات و سند بود خود بالسنه من قصور العبودی نقف
سوق الجمیع الوجوب والعجم وحتی قطع حافظ ابو عمرو دانی را خوانی
خیره به آنکه لغت است نیست بیان کرده و ترکت آن الدایت
رو لفظ خود و آنکه این وجه است که خوش سخن بمیر افضلست
که گوینده نه بتقطیع لسان است و نه بتقصیر و نه بتنوع طبیعتین
و نه بتزیید صوت و نه بتخطیط تشدید است و نه بتقطیع مدات
و نه بتطنین غنات و نه بجهر است قراءتیکه طباع از آن
متنفر باشند و قلوب و اسماع از آن مستبشع و مکروه و نه خوش
شیرینه کلیه قراءة تا که به حلوة اللطیفه که در آن نه مضغ باشد
و نه لوک و نه تعسف و نه تکلف و نه تقنع و نه تنطع و خارج
نباشد از طباع عرب و کلام فصحا از وجوه قراءات و ادا
مادات را و سیکنیم بجمله چند بی تفصیل و مقدم میداریم اهم
فالاهم را و میگوئیم اول چیزیکه واجب است مرمرید را
قراءت قرآن را تصحیح اخراج هر حرفیست از مخرجی که مخصوص
بوی باشد تصحیحی که ممتاز شود بآن از مقاربات خود و توفیه

صفتی

صفتی که هر حرفی معروفست بوی توفیه که آن حرف را از مجانس
خود جدا سازد و اخراج کند و لسان و دهان خود را در آن
ریاضت فرماید بکیفیتی که آن تصحیح و توفیه طبع و سلیقه وی شود
به هر حرف که شریک غیر خود است در صفات آن حرف
ازان غیر ممتاز نشود الا بمخارج چون همزه و ها که مشترکند
در جهر و استفال و انفتاح منفرد است همزه بجهر و شدت
و عین و حا که مشترکند در مخرج و استفال و انفتاح و منفرد است
حا بهمس و رخاوة خالصه و عین و خا که مشترکند در مخرج
در رخاوة و استعلا و انفتاح و منفرد است غین بجهر و جیم و شین
و یا که مشترکند در مخرج و انفتاح و استفال و منفرد است
جیم بشدة و مشترکست با یا در جهر و منفرد است شین بهمس
و تفشی و مشترکست با یا در رخاوة و ظا و ذال که مشترکند
در صفت جهر و رخاوة و استعلا و اطباق و منفرد است در مخرج
و منفرد است ضاد باستطاله و طا و دال که مشترکند در مخرج
و شدة منفرد است طا باطباق و استعلا مشترکند با دال
در جهر و منفرد است تا بهمس و مشترکست با دال در انفتاح و استفال

وظا و ذال و ثا مشترک‌اند در مخرج و در رخاوت و منفردات ظا
باستعلا و اطباق و مشترک است با ذال در جهر و منفردات ثا بهمس
و مشترک است با ذال در استفال و انفتاح و صاد و سین و زا
که مشترک‌اند در مخرج و رخاوت و صفیر و منفردات صاد باطباق
و استعلا و مشترک است با سین در همس و منفردات زا بجهر و
و مشترک است با سین در انفتاح و استفال و همه این ظاهر است
از ما تقدم پس هرگاه که قاری احکام کرد تلفظ را بحرفی علاحده و توفیه
حق آن حرف کرد در حالت افراد باید که اعمال کند نفس خود را
باحکام الحروف در حالت ترکیب زیرا که از ترکیب چیزها چند
ناشی میشود که در حالت افراد نبود و ای بسا کس که تلفظ بحروف
مفرده نیکو تواند کرد و اگر آن حرف با غیر از مجانس است
که در مخرج متحد شده و در بعضی از صفات مختلف مثل دال و طا
و ذال و ظا و تا و مقاربه آنست که در صفات یا مخرج نزدیک باشد
مثل قاف و صاد و کاف و مقارب و قوی و ضعیف و مفخم و مرقق
مجاور شد و ترکیب کرد و از آن نیکو نتواند کشف بنا بر آنکه شاید
که قوی باشد ضعیف بود جذب کند و مفخم بر مرقق غالب آید

و تلفظ

[illegible]

و تلفظ بآن بر لسان صعب باشد مگر بر یا ضی شدید
در حالت ترکیب هرگاه که صحت تلفظ را در حالت ترکیب
احکام کند حقیقت تجوید را باتفاق و بمرتبه صاحب سداد و
رشاد ابراد کنیم ازین جمله آنچه که نافع باشد انشاء الله تعالی از انجمله
فا علا کلمات را متنبه کنیم و قاعده آنست که باید دانست
که اصل غلط که وارد است بر السنه قراء درین بلاد و توابع
و ملحقات از اطلاق تفخیمات و تغلیظات است بطریقه
مالوف طباع ایشان شده بر عکس بلاد عرب و بعضی از
عرب نیز الکن سبب این طبیعه و طریقه کرده‌اند از آنجا
که از عالم مرجوع الیه موثوق به و واقف بر صواب شده‌اند
و چون حال برین منتهی شد لابد باشد از قانون صحیح
مرجوع الیه و میزان مستقیم معول علیه و قانون آنست
که مذکور میشود و بدانکه همه حروف مستفل مرقق‌اند و تفخیم
هیچ یک از آن روا نیست الا لام اسم الله بعد از فتحه
وضمه باجماع و لامی که بعد از حروف مطبقه واقعست در روایت
ورش بطریق ازرق و الا را مضمومه یا مفتوحه مطلقا

خاصه که بعد از وی حرف مخفف باشد مانند بهم و به وبها و بالغ
و باسطا و بارئکم یا حرف ضعیف باشد مانند بشلته وبدی و
وبعنهم و هرگاه که ساکن باشد تحفظ بجهر وشدة آن که در وقت
باید که اشد باشد مانند راباه و یخرج الخبث وقبل والصبر
فانصب فارغب همچنان است حکم در سایر حروف قلقله از جهة
اجتماع شده وجهر ایشان مانند یجعلون والفجر والحج و وجهت
والنجدین ومن یخرج و مانند یدرءون والعدل والقدر وعدوا
وقدرنی واقصد و مانند یطعمون والبطشة ومطلع والطعام
وبالم تحطا و مانند یقطعون وقرا و بعلها ان لیس فی و تا حرفی
مهموس شدید است هرگاه که ساکن باشد و طاء قوی با دال
شود او تمام باید کرد با عنت مانند وقالت طائفة و اعتبت
دعوتکما و هرگاه که مجتمع شود با حروف اطباق در یک کلمه و اجتهاد
در بیان و تخلیص از لفظ طا باید کرد والا بطا منقلب شود مانند
فاختلط فان استطعت واقتطعون ولا تطرد و تستطیرون
ومستطیرا واقصد به و اگر طا سپس باشد سوت اورا تخفیف باید
والله باه شود مانند فرطت واحطت وبسطت وهرگاه که لام

قاف شود و هر حرف را خالص باید گفت والا هر یک از صورت خود
زایل شود و بغیر خود منقلب گردد مانند علم تنقلون ولا تقربوا
والتقرأة و آو تنقضا و تقیه بر آو همچنین اگر تا ساکن واقع
شود قبل از قاف والا بطا منقلب شود و از برای اشتراک که
که میان قاف وطا است در جهر و استعلا مانند انقض واتقاکم
وانقض کل شیء و هم چنین هرگاه پیش از وی سین باشد
بعد از وی مجهوره نا بطا شود مثل مستقیم و قال استطعت وان
لو استقو او تحفظ کنند بشدتا که در وی است تا منقلب
شود در خوده چنانچه بعضی از مردم بان نطق میکنند و یابس
گردد و خاصه که ساکن باشد مانند فتقتها و فتنة و تبیون
و اتیت علیهم و از این جهت سیبویه اورا از حروف قلقله
کرده است لیکن تحفظ بان هرگاه که مکرر باشد واجب است
اکد است مثل تتوفهم و تتولوا و کدت ترکن و الراجفة تتبعها
و همچنین هرچه مکرر شود از تشدید تا ثلثة وحاججتم ولا
ابرح حتی و یرتد و وارهی است و وصد دنا کم و عدده و عمده
و ذی الذکر و تحرر و تحریر او تحریر رقبة و لبشر و فقر زتا
بثالث و مشططا و نطبع حم کففهم لیستعفف و تعرفهم

که بعضی از مردم اخراج میکنند و آن در بوادی لسان است و گاه که ساکن
باشد بعد از وی حرفی مهموس باید احتراز بسبب جهر و شدت آن
باید که ابلغ باشد مانند اجتنبوا و اجتنبوا و خرجت و رجع
واجب الهم و بحجیش اگر من بعد از وی زای باشد مثل تجزی
و تجزون و برزوا اگر چه زاء از مجهورات است بسبب انکه اخت
سین است در صفیر تا ضعیف نشود و ممزوج بشین نگردد و همچنین
تعلق در بیان او پاید کردن دال و تاء و حاء و دال والا با شین
شود و از جهت انکه بیان تا و حا و شین اشتراک است در همس
و تا با دال مو افق است در مخرج مثل تجدون و من الاجداث
واحد و همچنین در مانند تجری تحتها و زجره واحده و اجرموا
و ظن تجبا معکم و وجه وجد و وجدوا مانند اجتبا و همچنین هرگاه که
مشدده باشد مانند الحج الذی حجوا و حاجه و مانند الحق و وجهه
از جهت مجانست با دال و ظاء و حا حرف مهموس است در جهت
عنایت باظهار آن هرگاه که بعد از وی مجانس یا متقارب وی واقع
شود فصحه که ساکن باشد مانند فاصفح عنهم و سبحه و اصلح هنیئا
و ذرحزح عن النار و زحزحه مقید که بسیاری از آن است که در مثال

فی و حق قدره والحق قالوا و منا سککم وانک کنت و تعلق
بناء و جباههم و جنوبهم و فیه هدی و فاعبده و هدی و وری
و یحیی و یحییکم والبغی بعضکم وان ولی الله وحییتم از جهت
صعوبت تلفظ بکر بر لسان چنانچه گفته اند تلفظ بکر برنده
فسر است که در قید باشد پای خود را بر میدارد و دیگر بار بجای
بار و باز آن موضع که از آنجا برداشته بود باز میگذارد و از این
جهت ابو عمرو ابن العلاء ادغام را ایثار کرده است در کبه
و قاف حرف مهموس ضعیف است هرگاه که ساکن باشد
تلفظ به کرد در بیان او خاصه که بعد از وی حرفی باشد
استعلا و جب باشد تجوز در بیان آن از جهت ضعف
و قوت حرف استعلا مانند الحکمتم و هم و ان یثقفوکم و لیبادی
از عجم تلفظ در بیان آن نمی توانند کرد و اخراج میکنند او را
بین خالصه و جیم حرف مجهور شدید است و از جهت
تلفظ باخراج آن از مخرج خود و اداء از غیر مخرج خود بیرون
آید و آن بان منتشر شود و ممزوج بشین شود چنانکه بسیار
از اهل شام و مصر میکنند و بسیار باشد که زبان در تلفظ
بان و اپس جهد و آنرا ممزوج بلطافت اخراج کند و همچنین

لجریف

ملاقی را نشود نیکو بیان باید کرد و تلفظ بوی رقیق ورا بعد ازدی
مفخم باید کرد و تابی در بین نباید نمود والا بسیار باشد
که ذال با ظا شود و هرگاه که تفخیم را کنند و در امر فوق شود و هرگاه
که ذال خالص گردانند و از اطباق و استعلا دور سازند چنانکه
در جبت و هر دو امر لحن است مانند انذرتکم و انذر قومه
و نذر ما کان و نذرت للرحمن و ذروا کم و عید و ذکم
و ذرعها و حذر الموت و ذرنا تمکن و اهتمام در اظهار
ان باید کرد و هرگاه که ساکن باشد و بعد از وی نون بیاید مانند
فنبذناه و اذ نتقنا و همچنین بر ترقیق ان و بیان ان انفتاح
و استفال ان در جبت هرگاه حرف مفخم بیاید را او نشود والا
بطا منقلب گردد مانند ذدهم و ذوانذ و نعم والاد
و نحو و ذد مانند صنذدین و محذورا و ذللنا کا ماشبه
نگردد منظرب و محظورا و ظللنا ها و بعضی از ضبط لفظ
بان سیکنند بدال مهمله و بعضی از عجم بزای اینک نوع احتراز
در جبت و را حرفی مجهور است صاف رخوه و شدیده
و منفرد است تکریر و این صفت لازم است از جهة غلظتی
که دو جوهر است

که در جوهر دست و حرکت وی مقدر به و حرکت است و سیبویه گفته است
که هرگاه که تلفظ مرا بیکنی گویا که حرف با هر حرف مرتبه دارد و وقف
او زیاد میشود پس هرگاه که مشدد باشد تو صحت در تلفظ بیان تکریر
و اما باید تکریر دو تواری مانند ستة و نشرا و حرکات و خر موسی
والتراء و اشتد حرادمن ضرب و هرگاه که ملاقی نون شود نیکو
بیان کنند والا با نون مدغم شود مانند فنبذناه و فغفرنا
له وامرنا و اعتزنا و اصبر نفسك و لتنظر نفس و اذ
کرنف و فانزن به و همچنین نزد لام مانند یغفر لکم و
ینشر لکم با وجود آنکه ابو عمرو ادغام کرده است انرا ازجهت
تقارب با تجانس و همچنین لازم است تخفیف و بیان او هرگاه
که ملاقی ضاد شود مانند قرضا و عرضنا و عرضها و عرضه
و ارضا و توضها و اوضکم فذای عرفی مجهور است صغیر
و تحفظ به بیان جهر او لازم خاصه که ساکن باشد و بعد از وی
حرفی مهموس باشد تا ساکن نشود مانند عجزت و هما
کنزتم و اذک و همچنین اگر بعد از وی حرفی مجهور
باشد مانند تذودی و لیزداد و ازجید بن

سحابا و مزدجر و همچنین است شد اف لقناه و لیزلقونك
و و زدلك و و زدا و سین حرف صفیر مهموس است و اهتمام
به بیان انفتاح و استفال وی باید نمود خاصه هرگاه که بعد از
وی حرف اطباق باشد تا فوت اطباق جذب نکند اورا
و با صاد تکرار نخوانند مانند بسطة و مسطورا و قسطوا و
اقسطوا و یبسط و بسط الله و همچنین لسلطهم و
سلطان و همچنین هرگاه که سین از وی باشد از وی قاف
باید تلفظ کنند و برابر قه و دفق خواه ساکن باشد
و خواه متحرک مانند بالقسط و المقسطین و لا اقسم و
و لقسم و فی سقر و سقیهم و نسقیه و تساقط و تحفظ
کنند به بیان همس وی که هرگاه که جهر از وی غیر از این حرف
باشد مثل مستقیم و مسجد و من المسجونین و الا
بزاء و جیم مضارع با منقلب شود از برای آنکه زاء و جیم شنز کنند
در جهر و هرگاه که منصت شود بزاء همچنین بر قه و دفق تلفظ
آن باید کرد و تفخیم راء خالص باید کرد و الله یصادهم
شد سره مد و فی السرة و من اسرف و اسرهم و سرابا

وصل ما

و سراجا و اسروت لهم اسرارا و فی السراء و سرهم
و همچنین سحرا و مسخرات سلاو باهله نما استیسر
و همچنین اسرو و یسحبون و عسی و قسمنا تا شبه نشود
با صاد و یصحبون و عصی و قصمنا و شین حرف
مهموس است و منفرد و متفشی نزد جمهور هرگاه که ساکن باشد
به بیان تخمیص و تفشی اولا لازم است مانند لمن اشتریه
و لا تشترو و لا تشطط و لیشربون و زه شبه کاف
و اشتد و الی تشتد و همچنین هرگاه که مشدد باشد
اشبع تفشی آن بکنند مثل فتبصرنا و فتشرك و
و در مانند منفجر منبعهم و منجرة تحرج باید که بیان او
باشد از جهت تجانس و حروف مهموسه هرگاه که به جهره
رسند بالعکس نیز در تخمیص و بیان هر یک تعهد باید کرد و الا
به یکدیگر منقلب شوند و الف خالص او باید تخمیز کرده و معا
متغیر و صاد حرف صفیر مهموس مستعل مطبق هرگاه که بعد
از الف م در تخمیص و بیان و اعطا حق وی از اطباق
و استعلا جا باید کرد و الله یسبین با زای قرب با منقلب

کرده مانند اصطفی و اصطفیناك و فاصطادوا و اصطبر
و تصطلون و یصطرخون و همچنین اگر بعد از وی دال
تا باشد مثل ولو حرصت و حرصتم و اگر بعد از وی دال
واقع شود احتراز کند از شرب و اشمام زا کسیکه مجود نیست
مانند اصدق و تصدیة و یصدر و همچنین احتراز
کند از قلب سین در کلمات که در سابق مذکور شد قسمینا
وعسی و یسحبون و اسرو و همچنین در مانند حیز
تصحبون و فی ذالك یسحبون و مما تحصون
و انتم تحسنون و تشکصون ثم نکسوا فیها
صبر و سرا و جهرا و کانوا یبصرون و ما یسر
وصواع الملك و لا صواعا و المحصنات و محصنین
والمحسنات و المحسنین و نصرا عزیزا و نسرا و
قد ضلوا و هذا نصبا و من یحشر نسبا و ان لك صرحا
و سراحا جمیلا فالمغیرات صبحا و فی النهار سبحا
و فانق سوتم و یسوتم و ینفخ فی الصور و یبود
لا باب فان احصرتم و ملوما محسورا و لو حرصتم

در ص

و حرف شدید او اوصیله والیه الوسیله واللطف قرب حصرا
و هو حسیر و ان السمع و البصر و عبس و بسر و نقیر الامور و تسیر
الجبال و صنا و حرو وی مستطیل مجهور مطبق مستعلی است
و از بیان حروف هیچ حرف بر لسان دشوارتر از وی نیست
از برای السنه ناس و در آن مختلف و کم کسی او را نیکو تواند
گفتن بعضی او را مخرج ظا اخراج میکنند و بعضی او را ذال
مزید و بعضی او را لام مفخم می زنند و بعضی او را الفریج
زای یا با اشمام غلط میکنند پس اعمال ریاضت در احکام
لفظ وی باید کرد خصوصا وقتیکه ظا در جوار وی باشد
مانند انقض ظهرك و بعض الظالم و بعض یا حرفی مفخم — الطق
در جوار وی باشد مثل وارض الله یا حرفی که شبیه به
وی بی نقش باشد انجنون الارض و هبا الارض فی لولاه رکا
که ساکن باشد و علامت تا شود و توصل باید کرد از برای اظهار
وی با تانی و آهسته مانند افضتم و خضتم و عرضتم و اذا
مرضت و فرضتم و همچنین اگر ملاقات کند با طا یا جیم یا نون
یا لام یا را مانند فمن اضطر و ثم اضطره و اخفض جناحك

و فرضنا ها و عرضنا ها و بعضهن و لم یحضن و یقبض و لیضرب
فاضربوا به و حضر و نضرة و حفص لهما و نقیض له و فی تضلیل
و ظللتم و ذی فضل و فضل الله و اقرضوا الله و از کی فظت
نمایند برانچه گفتیم از بیان و تخلیص معجم شود و از جمله آنچه سزاوار
تر است به قرائت است که او را خالص بسازند تا آنکه او را
از مخرج خود بدارند و حق استطاله وی بگذارند خصوصاً در لفظی
که بوی مشتبه شود مانند و لا الضالین و الغیظ یعض و ضل
من تدعون و ظل وجهه و غیض الماء و ما تغیض الارحام
و الکاظمین الغیظ و اضللن کثیرا و فیظللن رواکد و لا
یحض علی طعام و شد حظ الانثیین و طلعها هضیم فهو کظیم
و کل شرب محتضر و کهشیم المحتظر و ناضرة الی ربها
ناظره ضاد چون مجهور شدید مستعلی مطبق است و اقوی حروف
مطبقه مفخمه است لازم است توفیه حق او و بطلان
او مانند فلیتقطه و من نطفة و قطرا و لیطغی و تطلع و بطع
خاصه که مشدد باشد مانند قالوا اطیرنا و ان یطوف
و همچنین سایر حروف اطباق و اگر نه بسبب اطباق بودی

منقلب بدال

منقلب بدال شدی و در دال ادغام شدی اگر نه جهر بودی تا
شدی و هرگاه که ساکن باشد که بعد از وی تا باید ادغام باید
کرد بسهولت و اطباق وطا را رعایت کرد و حق ادغام کامل
نباشد و اگر نه بسبب مجانست بودی ادغام طا در تا روا نبودی
از جهت قوت طا مثل بسطت و احطت و فرطت و بقول حافظ
ابو عمرو ادغام تام بحذف اطباق نیز توان کرد و لیکن باید
نخوانده ایم و طا حرفی مجهور مستعلی مطبق است هرگاه
که بتا رسد روشن باید کرد او را و حق اطباق و استعلاء وی
دادن مانند او عظت و غیر از این کلمه نیست در اظهار وی خلاف
نیست میان ائمه عشره بلی ادغام وی خوانده ایم با بقای صفت
تفخیم بقراءت ابن محیصن و همچنین هرگاه که بفا رسد روشن
باید کرد مانند اظفرکم و الذی بث منقلب گردد از جهت
اشتراک که میان فاء و تاست در همس و همچنین است حکم وی
در بیان تخفیف و تخلیص هرگاه که ملاقی نون شود و الا مدغم
کرد مانند و حفظنا ها و یحفظن و همچنین در همه جا بیان
و تخفیف بیان کرد خواه ساکن و خواه متحرک و همچنین حرفی

[illegible]

وجهر و استعلاء در آن لازم است والا با کاف منقلب شود مانند تقبلوا
واقسموا ولیقترفوا و مقترفون و مقترنین ومن یقنط ولوا
تقفت لمن خلقت ومقتهم ولا تقنطوا واقصد وقصص ولا
تقهر ولیقض وتقشعر منه که اگر در بیان این اصول نکنند در فا
فالموریات قدحا تلفظ آن مثل تلفظ باشد با لا رنگ که جا
وهمچنین ومن یقتل ولقد ما نخلق و مشرقین و مشرکین ولا
تقف او لم یخف ولکن است مرقوم وسحاب مرکوم وبعضی از حروف
مقاربه صفت استعلا و یرا میبرند و مثل کاف حتما میگویند که
در لفظ عجب میگویند باشد مثل کاف که سعند و هرگاه که ساکن
باشد و کاف رسد و آن الم نخلقکم است ادغامش متفق
علیه است اما خلاف است در ابقاء استعلا و مذهب حافظ ابوعمرو
دانی و تابعان وی ادغام محض است بلا ابقاء صفت و مذهب
مکی و ابن ابی طالب و تبعه وی ابقاء است قیاس این جهت
و درین جا مذهب حافظ ابوعمرو اولیست از برای آنکه در مثل اینکه
قاف متحرک باشد ابقاء استعلا نمیباشد مثل خلقکم در نکلم این
خود طریق اولی و فرق میان این دو جهت آنست که در این جا

الادغام

حلا زائد است بر قاف با اطباق و کاف چون مهموس شده مستعلی است
وحکمش در بیان تلخیص حکم قاف است تا منقلب بلفظ قاف
نشود و خارج از صورت خود بگردد و بعضی متغیر شود و مثل یکسبون
الکسب و عا و الکتبها و یکتمون و اتمام است لکن تمانده دیگر
نه با کاف حتی کرده و هرگاه که ملتقی مثل خ شود و ساکن
باشد ادغام کنند لسهوله و بیسر مثل یدرککم الموت و
همچنین است حکم جمیع مثلین هرگاه که مثل اول ساکن
باشد تا واو حکم واو مدی و یای مدی نباشند که ادغام
ایشان جایز نیست از جهت مدی که دارند مثل آمنوا
وعملوا والذی یوسوس واگر پیش از واو و یا مفتوح شود
ادغامش مقرر باشد چنانچه در باب مد واو ادغام وقصر گفته است
و باید که حذر کنند از اجرای صورت با کاف چنانچه بعضی
از نبطها و اعاجم میکنند خاصه که مکرر باشد باید
با حرف مهموس بجا و روی کرده مانند بشرککم و یدرککم
الموت و نخلکم و کشطت والدم حرف مجهور است هرگاه که برا
رسد ساکن باشد قلب کنند وی را برای ادغام کنند

ادغام ممتنع باکثر بری ازجهت شدت تقارب ایشان
مثل قال ربّ و فضل ربکم و بل رفعه الله و من ربکم و من آن واگر
بعد از وی نون بیاید در یک کلمه یا دو کلمه و سکونش از برای جاری
یا از آن حرکات یا امر یا نهی باشد نقل بیان آن نموده
بیاید کرد مانند و من یبدل نعمة الله و انزلنا و ارسلنا و فضّلنا
و یا کلن و ظلن و اجعلن و اکفلنیها و لا تجعلنا و همچنین لام قل از
نون و تا و سین و صاد مانند قل ان رحمتم و قل نعم و قل تعالوا
و قل سلام و قل صدق الله و ادغام نکنند و درین مواضع از جهة
فرار از اختلال و اگر بعد از وی ظا بیاید تخلیص بیان وی کنند
مثل فیکم غلظة و لام تعریف که با وی همزه وصل باشد در
سیزده حرف ادغام کرده میشود از جهت لزوم سکون و کثرت
دور و قرب میان وی و حروف سیزده گانه پس بالفظ مدغم
فیه منقلب گردد و لسان بآن حروف تلفظ کنند مشدده و آن
حروف سیزده گانه رات و نون و دال و تا و طا و ثا و ذال
و ظا و صاد و زای و سین و شین و ضاد مثل الرحمن
الرحیم والنار والتابوت والطاغوت والنفس والذاکرین

والقانتین

والقانتین والصادقین والزانیة والسارق والشهادت
والضلالة و این حروف را شمسیه گویند باعتبار آنکه لام تعریف
در اینها مدغمست و لام در تعداد نیاید و اگرچه در آن نیز مدغمست
اللاعنون بواسطه آنکه ادغام وی پیش ازین معلوم شده است
بالتقاء امثلین و سکون اول و در باقی حروف که چهارده است
مظهر باشد و آنرا قمریه گویند و حکم وی در ترقیق و تفخیم
اگرچه است رانده در آن رفته در اول شروع در ذکر حروف
اما اینجا تصریح کنیم بدانکه هرگاه لام ساکن مرقق باشد
مثل ثلاث و ثلث و یغل الاغلال و اخلاه و لعل و احلامهم
و اقلامهم و ما خلق و غلقت الابواب و خلطوا و الخلطاء
و خلصوا و ظللتم و لا تضلوا و الضلال و صلصال و یلبثون
نباید همه غلظت و مانند این و ترقیق آن شرط احسان
بکار برده باید و خاصه که جا در روی حرف تفخیم باشد مانند
ولا الضالین و علی الله و حبط الله و اللطیف و اختلاطه
لیتلطف و لسلطهم و بروایت ورش از طریق مغاربه تغلیظ
وی وارد شده هرگاه که مفتوح باشد یا ساکن بعد از صاد

[illegible]

ان یختلفوا الحمد خاطبهم دعوا الله وقیل لهم ذوقوا
امرا علیهم وبصهم ذمرا بینهم ذبوا فامتحوا وهم سالمون
تمشی امرأتهم تحسبهم كاثروا ام انتم صامتون وآمنوا
فیکم ضعفاء وامطرنا علیهم طائف وهم ظالمون سمعهم
وهم علی آثارهم علیهم غیر وهم لهم قلوب منکرون
هم كافرون وأملی لهم لم یکن وهم نائمون
اموالکم علیهم ولا انفسهم ام هم املاق وهم
لا یعلمون وعمیا وهم یوقنون خاصه که بعد از وی
فا یا واو باید که باظهار آن عنایت تمام بجا آورد ونون ساکن
آن نیز با خفا بیان نکند از جهت قرب مخرج ودر اظهار
میم ساکن نزد حروف مذکوره تحفظ بر اسکانش باید کرد
واز تحریک آن احتراز نمودن وچون حرکه این محصورت ودر
حفظ اصلا تر از میم است از جهت قرب یکخوم سخت باید که تحفظ
کنند از تجنیس آن اگر متحرک باشد خاصه که بعد از وی الف باشد
مانند انا امر من الناس وان الله ونفر ونکص
ونری وحکم آن در حالت سکون از اظهار واو تمام وقلب واخفا

مذکور

مذکور شده وحافظ ابو عمرو گفته است که اشمام نون مدغم
در لا تامنا احتمال دارد که اشاره بضمه باشد
بود حرکت بعد از ادغام یا بعد از سکون پس بنا
بر این ادغام تام باشد واحتمال دارد که اشاره بنون
باشد بحرکت وعلی هذا اخفا باشد وهرگاه که القا کنند
حرکت همزه را بتنوین در مذهب ورش در کلمه سلطان ان
الحکم تلفظ کنند به نون مکسوره متوالیه وهمچنین در سلطان
ان اعبدوا الله الا آنکه در اینجا نون اول وسیوم مضموم
باشد وثانیه مفتوح وهمچنین تلفظ کنند به دو نون
مکسور متوالیه در مومن الاولی یوم حنین اذ اعجبتکم وقوه
ودر من سلطان ان یتبعون وتلفظ کنند به دو نون
مفتوح متوالیین در حینا الذی یعد واو ودر عجبا
ان اوحینا وقرآنا اعجبا واحتراز از اخفای آن در حالت
وقف بر مانند العالمین الذین نستعین یومنون
المفلحون واهتمام باید در بیان آنکه بسیاری از قرا این اهمال
میکنند ودر حالت وقف تلفظ میکنند واو خفی مجهول است

واگر حرف مد باشد بالین حرکتش با حکم باکذشت واگر متحرک باشد
بضم یا کسر تحفظ کنند در بیان او تا تغیر وی بوی مخالط نشود با
با تلفظ بوی خاص [illegible] وی مانند تفاوت وو جوه
ولا تنسوا الفضل ولکل وجهة و باید که در حالت تکریر تحفظ باشد
است باشد مانند وه و وی واحتراز کنند از منع آن در
حالت تشدید مانند عدوا و حزنا و غدوا وافوتی ولو واو
والتقوا واتسوا نه چنانکه بعضی از مردم بان لفظ میکنند واگر
حرف مد باشد و بعد از وی واوی دیگر باید واجب باشد
اظهار آن و تلفظ بهر یک از ایشان مانند اتسوا وعلوا قالوا
وقبلوا وازان جهت واورا بعد از ها ذکر دیم تا حروف علیه جمع
مذکور شوند والف که قرب لام است در حروف تهجی از ا لام الف
میگویند عبارت است از الف میتة لینیة مثل الف قال وکان
و بابای هم حرف هاوی مجهور است اعتماد بر چیزی از اجزاء دهان
ندارد مثل نفس و الصوت در هوا وازین جهت او را جوفی
میگویند با اختیس که واو و یاء مد تیین اند واو را خاصه هاوی
میگویند پس هرگاه که ما قبل همزه و ساکن نباشد مدغم یا منظمه

اشباع

اشباع باید کرد تلفظ را بان واز تکلیف و مد آنچه زاید است
اعطا کردن باز باید داد در اشباع وی بی تکلف در تلفظ مانند
بسم الله الرحمن الرحیم والحمد لله رب العالمین واو و یا و نیز همچنین
والعادون والعالمین ومن القالین و مانند ان و همچنین
اگر واقع شود در حروف هجا در طرف مانند الف بعد از را در
الر والمر و ها و یا در کهیعص و طاها و در طه ویس و حا در حم
واگر ما قبل همزه و ساکن شود در تکلیف اشباع ان زیاده باید کرد
از جهت خفایی که دارد تا همزه سبقت شود و ساکن ان مفرز
شود چنانچه مستوفی در باب مد و قصر کذشت و یای حرف خفی
مهموس است هرگاه که ساکن باشد یا متحرک سزاوار است
که اهتمام در بیان ان کنند بی تکلف و ابتهار مثل ستذرون
وعهدا و من اهتدا و لیهلک من هلک و زهرة و حیرة و اهترة
وکالعهن و بسیار مفقران است که از اخراج میکنند
مزوج بحالف خاصه که مکسور باشد مثل علیهم و قلوبهم و سمعهم
وابصارهم و همچنین هرگاه که واقع شود بعد از وی حرفی از
حروف حلق مانند اتق الله علی و ما قد روا الله حق و الله خیر

در بعض نسخ

بعضی از ارباب ... واین بلیه الا ...

نسخه زیاده

کنند به زیادتی واو چنانکه مثال یا و حیینا و ما لوحی و فی
شیئک و کنخ الحمیم و عذاب الخزی و البغی والرأی و من
الهدی و سعیه و سعیها و یبایعونک واما ترین و نغشی اللیل
و معایش و یا صاحبی السجن و طرف الهدی و مانند ان و
مثال واو و فیتوت و تشو بروتی و رکعا و تفاوت و لو تحرک
و وجوه و وله و لتبلون و لترون و اشتروا الضلالة و لو لو الا و یا
و رلو العذاب و مانند ان و تجنیب اگر مفتوح باشند مانند
سعیا و بغیا و عصیا و نعیما و لا شیة و سعیها و سعیکم فاذا
قهم الله الخزی و هو السعی و هذا العفو وادلوا دلوه و سمعوا اللغو
و لهوی و عدوا و مانند ان و تجنیب اگر یا مضموم باشد
وارو لهو ر مثل انما بغیکم و الیک و حیثه و حتی یبلغ الهدی
و لهم خزی و عتوا بالغدو و من اللغو و من العدو و مانند ان
و در لا شیة و معایش احتراز کنند از قلب یا بهمزه و هرگاه
کسره و باشند احتراز کنند و تحفظ نمایند از دلوک و سقط
مانند ان اتاک و غیبنا بتحیة و یحیوه چه بسیار تعاون و تواهن
یعنی سستی
میرود رشده دی و شده لعقوی که واو است پس باید

که تلفظ

که تلفظ باشان بهنجار باشد که لین و مضموم گفته شود
و پروان و زبان بیک دفعه و رکت حرکت از میان مرتفع
شود و بر جعد و بعضی از قراء درست چه ایشان مبالغه میکنند
خاصه با واو را فشرده اخراج میکنند و این بغایت
شنیع است و هرگاه که بعد از یا متحرک یای ساکنه و بعد از
واو متحرکه واو ساکنه و هر دو محذوف باشند بر سبیل
بهر دو
احتراز یا نا ثابت باشند بر اصل حرکت ایشان را اشباع
باید کرد به زیادتی و نقصانی و انبان باید کرد یا و واوی
که مسبوق اند بمثلین مانند الا لیستحیی و یحیی و لیسئ و الا ان یکن
والربانیین والحواریین و لفی علیین افعیینا و مانند
یا داود و ما وری و الغاوون و لا تلوون و یستوون و ان
تلوا و فأووا الی الکهف و اگر یکی حرکه و پیوسته درود و کلمه
هر دو متحرکت باشند تفکیک و ایشان لازم باشد بسبیل
و بیان به تنطیط و تمیط شد من خزی یومئذ و البغی بعضکم
والاهو والملائکة و هو ولیهم و من اللغو و من التجارة و هذا العفو
وامر و تجنیب اگر مشدد باشد مانند عدو یوم ولدت

دال آیدک والتقی تتخذوه ولا یوم اجلت وبالعشی بردن
والعذوه والاجبال وهمچنین اگر در یک کلمه باشند مانند لیحیی
به ویحیی ان یحیی وفلنحیینه وان ولی الله ووفیت دوضع
وورثه ووری وماننده ابنا همچنین اگر ثانیه از ایشان ساکن
باشد مانند الحسنیین والاثنین وحیینا واحیینا ها
واو واو لوقوا لازم باشد بیان هر دو واو و یای مدی
وهمچنین است حکم مثلین از یک پر حروف واگر اول از
مثلین سد و باشد اتیان بوی بباید نمود بحق خود
وتخلیص کردن یا قلع شده بروی مانند واحتبلکم وتر
سقروس التیم ماو صواف فانا والحق قالوا لنعلی
نباه وداشتن وهمچنین اگر را باشد ادغام تشدید وی
بباید کرد یا تکریر وحس مثل وخرراکعا وخرتر وهمچنین حکم
سایر دالات شده مثل حرکان لم والمضر وضرا
والرحمن الرحیم وهمچنین سزاوار است که هر شدای راحق
خود از ادغام بدهند با افراط وسکته وقطع برا ول مدغم مانند
من ورائهم من نور والتقوا وعصوا وکانوا وایاک وایای وایه

[illegible]

و تمام سخن کذلک است نعم اوفی القربیٰ کذلک و مانند
والنجم لتمرون علیهم مصبحین که آخر آیت است و تمام کلام و با
و باللیل است و مانند و سررا علیها یتکئون که آخر آیه است
و تمام کلام و زخرف است و گاه باشد که بعد از یک آیه و دو
آیه بیشتر باید وقف کافیست که وقف بروی پسندیده
باشد و ابتدا بما بعد نیز الا آنکه ما بعد بوی متعلق باشد از
روی معنی و این قسم نیز در رؤس آیات و غیرها بسیار
می باشد مثل و مما رزقناهم ینفقون و ما انزل من قبلک
و علی هدی من ربهم و کیا دعون الله والذین آمنوا و الا انفسهم
و انا نحن المصلحون انهم کلام مفهوم است و بعد از این
کلام مستغنی است از ما قبل لفظا و اگرچه متصل است بحسب معنی
و گاه باشد که در کفایت تفاوت باشد همچنانکه در تمام
بود مثل اینکه فی قلوبهم مرض کافیست فزادهم الله مرضا کافی
تر از وی و بما کانوا یکذبون اکفی از هر دو و اکثر تفاضل در روس
آیات باشد مثل الا انهم هم السفهاء کافیست ولکن لا یعلمون
اکفی و اشربوا فی قلوبهم العجل بکفرهم کافیست و ان کنتم

مؤمنین اکفی نقبل منا کافیست و انک انت السمیع العلیم
اکفی و این قسم را مفهوم نیز گویند و وقف حسن آنست
که وقف بروی نیکو باشد اما ابتدا بما بعد وی نیکو نبود
از جهت تعلق و لفظی مثل وقف الحمد لله رب العالمین
و الرحمن الرحیم که وقف بر این جو حسنست از جهت آنکه
مراد از آن مفهومست لیکن ابتدا بما بعد قبیحست از جهت
تعلق لفظی و صفیت است و این قسم را صالح نیز میگویند
و اگر راس آیه باشد ابتدا بما بعد نیز توان کرد و اگرچه تعلق
لفظی است از جهت آنکه وقف بر آیه سنت است و از
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم بصحت
پیوسته و وقف قبیح آنست که مراد از وی مفهوم نشود مثل
وقف بر بسم الله و مالک و الحمد لله رب العالمین و ایاک
و صراط الذین و غیر المغضوب نمی بینی که هرگاه که بر اینها وقف
کنی معلوم نشود که مضاف که چیز است و مضاف الیه این است
جهت و این را وقف ضروری میگویند و گاه باشد که
بعضی مثل وقف بر چیزی که معنی را از حال خود بگرداند

شد وان كانت واحدة فلها النصف ولابويه و نحو انما
يستجيب الذين يسمعون والموتى واقبح ازين انست كه معنا را
تغيير كند و مؤدى باشد بكفر يا غير لايق والدنيا و نباته لايليق
مثل ان الله لا يستحيى فبهت الذى كفر والله وان الله لا يهدى
ولا يبعث الله والذين لا يؤمنون بالاخرة مثل السوء والله
و فويل للمصلين و در حكم باوجود آنكه راس آيه است
وقف قبيح است و وقف برين قسم روا نباشد الا بر سبيل
اضطراب بنابر انقطاع نفس و مانند آن از عارضى كه ممكن
نباشد وصل آن چنانكه وقف قبيح و اقبح مباشد در ابتدا
نيز مباشد و او نيز در اقسام وقف است و متفاوت
مباشد بحسب تام و كافى و حسن قبيح مانند وقف بر و من
الناس كه ابتدا بالناس قبيح است و من به تمام است
پس اگر بر من يقول وقف كنند ابتدا به يقول احسن باشد
از ابتدا او به من و همچنين وقف بر ختم الله قبيح است و ابتدا
بالله اقبح و بختم كافى و وقف بر عزير ابن والمسيح ابن قبيح است
و ابتدا به عزير و المسيح اقبح از هر دو اگر وقف كنند بر او وعلم الله

اقبح و ابتدا

زده چه بر را داخل مخلاب کرده تا اینکه بگفته شد و بعد داخل از دوران
در ما که گفته شد انهم مانع دیگر تا بد الله

بجب ضرورة و ابتدا بجلالت قبيح باشد و بو عدنا اقبح
و با اقبح از هر دو و وقف بر بعد الذى جاءك من العلم از اينها
ضرورت باشد و ابتدا با بعد قبيح و باقى نيز بلكه با و آن كلام
با چه و هر گاه باشد كه وقف حسن باشد و ابتدا با قبيح
باشد مانند يخرجون الرسول و اياكم وقف با ياكم حسن است
از جهت تمام معنى و ابتدا ابوى قبيح است از براى فساد
معنى گاه باشد كه وقف قبيح باشد و ابتدا نيكو مانند من
بعثنا من مرقدنا هذا كه وقف بر هذا قبيح و ابتدا بقوله تعالى
لكن هو الله و ان الله فقير و ان الله هو المسيح و ان الله ثالث
ثلثة و لا تك و رسلا و حاصل آنكه وقف احتياط را واضطرار
مباشد اما احتياط است و نه آنچه وقف بيت كه ضرورتا
باشد واضح شود پس جايز نباشد الا تكبيري كه متصل باشد
بعض و وفا كنند بمقصود والله اعلم و آنچه لازم است قارى را
اجتناب از آن نموده و احتراز از آن كردن آنست
كه فصل نكند ميان عامل و معمول مثل فعل و آنچه فعل را
عمد كرد از فاعل و مفعول و حال و ظرف و مصدر و فصل

جمع وطول مد و زیاده تحقیق و قصد تعلیم منتظر باشد وکاه
باشد که بعضی وقف بر کلمه جایز دارند وبعضی دیکر بر کلمه
دیکر ومیان وقفین مراقبه باشد یعنی اکر بر اول وقف
کردی بر ثانی جایز کرده بالعکس یعنی انکه بر لا ریب وقف
کند بر فیه نکند واکر بر فیه وقف کند لا ریب نکند
ومجیبین وقف بر لا ریب کاتب ان یکتب که میان
او وکما علمه الله مراقبه است ومجیبین وقف بر [illegible]
که میان او [illegible] آل فرعون مراقبه است ومجیبین وقف
وما یعلم تاویله الا الله [illegible] والراسخون فی العلم ومجیبین
وقف بر محرمة علیهم [illegible] سنة ومجیبین وقف
[illegible] من اجل ذلک [illegible]
[illegible]
[illegible]
باقی ماند والحمد لله اولا واخرا والصلوة علی سیدنا محمد المصطفی
صلی الله علیه وآله وسلم الطیبین الطاهرین [illegible]
[illegible] تمت

الحم

[illegible]

والوصل والوقف ادغامات کلام الله تا اینکه فهم شود
بخصوص قرائت که بی غلط بخواند و خوانده شود
بین [illegible] السنه پارسی [illegible]

ادغام با غنه مثل من رب و عدو وبین من ناصر
عدو ولکم ادغام متقاربین مثل قد تبین بل ربکم
ان کدت ادغام متماثلین مثل علیکم من یفعل
لهم شوافیه بل لهم ادغام مثلی ساکن که متحد باشند در مخرج
و مختلف باشند وصفت مثل اذ تقلب هم آنکه [illegible]

سبب مد لازم | سبب مد متصل | سبب مد طبیعی | سبب مد عارض
سبب مد جایز | سبب مد بدل | اشباع هم میرسد مد لازم
شد آنکه مد واجب که آنرا متصل نیز خوانند سبب
آنکه سبب و سبب هر دو در یک کلمه واقع میشود مثل اولئک
و هؤلاء مد منفصل که آنرا منفصل نیز خوانند زیرا که سبب
و سبب هر یک در کلمه واقع شده اند و از هم جدا اند
حرف مد در آخر کلمه اول واقع میشود و همزه که سبب است در اول

کلمه دوم

کلمه دوم مثل انا اعطیناک الکوثر و ما ادریک و مد طبیعی مثل مد عارض
الذی که در آخر آیه بسبب وقف هم میرسد مثل عالمین
و [illegible] و نستعین و یوم الدین و مد [illegible] بسبب الاشباع
هم میرسد

من راق را به [illegible] خوانده اند ادغام با سکته [illegible] ادغام با سکته
بی ادغام و بی سکته

بسم الله الرحمن الرحیم

هرچه حافظ را اسم باشد بدانی بی گمان
نظم حافظ فرقان [illegible] جوان
چونکه خواهی ابتدا کردن بعد آن پس بگو
تو اعوذ و [illegible] بخوانش تا نباشی در زیان
در اوایل سورها [illegible] بسم الله بگو

بعد تحریک ار بوده های کنایه مثل له

پس صله کن گر نباشد حرف ساکن بعد از آن

یعنی البنا لکی

لام الله ار بود قبلش بضم یا خود بفتح

تو مفخم گو و گر کسره است ترقیقش بخوان

رای مضموم مفخم نیز اگر باشد بفتح

رای مکسوره مرقق این ظریف مهربان

رای ساکن سوی قبلش فتح باشد یا بضم

پس مفخم است و گر کسره است ترقیقش بدان

رای ساکن نیز در وقف تفخیم است باز

باز بعدش حرف استعلا بود تفخیم خوان

نیز اگر آن کسره باشد عارض یا منفصل [illegible]

باز بعدش حرف استعلا بود تفخیم خوان

در مدات

در عدد مدات

عدد مد شش است ای قاری

نزد قراء همه برو جاری

متصل منفصل دگر اشباع

جاء و ما انا — ماله اخلده

مد عارض به وقف لازم شاع

حرف مد گر او فتد با همزه یا باسکون بعد آن

الف ماقبل مفتوح
واو ماقبل مضموم
یاء ماقبل مکسور

مد باید خیر آن به بود ای طالبان

در سکته از حفص که راوی عاصم است

سکته در من راق و دیگر در عوج

مطففین — در کلمه بل ران — کهیعص

آنچه من مرقدنا گو آن از حفص مثبت حج

در بیان مخارج پس دارند حروف

الکه از اقصای حلق است همزه و ها و الف

از میانه عین و ها آید بدا ای طالبان

[illegible]

عین و حا از اوسط و خا از اقصای لسان
و آنچه باشد در برابر حنک با بگو آن
کاف از اقصای لسان کام را از اسفل است
جیم و شین و یا زبان کام را است از میان
مر لسان را از طرف لام است نون اندر خروج
اول حافه لسان را ضاد می آید ادراک
کناره زبان
هم ثنایای علیا دان موقفش نو هم زبان
سین و زا و صاد را از نوک زبان
تا و دال و طا بود در اس الثنایا را مخرج
هم اصول ان ثنایای علیا دان ای جوان
از سر ظا و ذال و ثا بپایه الشریف
نوک تیز زبان
هم از اطراف ثنایای علیای قاریان
صاد دیگر

سین و شین یا را از فم و آن از لب سلطان من
گاه از بینی نباید ای اندر بیان
مخرج واو میم و با بود از هر دو لب
نظم فیلا غنه الدین نه هم از بینی بدان

در بیان وقف کلام الله

حافظا بشنو از نظم این مضمون
نازم و روقف را بنده رهنمون
میم وقف لازم است بگذارند
هم وقف جایز کرده اند اندر
طا هم وقف مطلق آید از را
بگذار از هر کجا باید ورا
میم جایز بگذار رو هم روا است
لیک استادان در اولی تر است
زجوز ار بینی اندر خود است
لیک بگذشتن از او اولی تر است
ص وقف رخصت خوانده اند
ر بینی در وی اگر وا گذارده اند
شین اگر باشد جوازت اندرو
نیست وقف ای ترا بگذر ازو

